

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سناریوی سیاه، سناریوی سفید
بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران
منصور حکمت

مقاله زیر فشرده مباحث و نکات مطرح شده توسط نویسندگان در سمینار وسیع اوضاع سیاسی ایران است که با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی و جمعی از کارهای حزب در آوریل ۹۵ برگزار گردید.

سناریوی سیاه:
صورت مساله

بحث سناریوی سیاه از یک مشاهده اساسی شروع میشود که در درجه اول مربوط به ایران نیست، بلکه مربوط به این دوره ای است که در آن زندگی میکنیم. این روزها هربار تلویزیون را روشن میکنید، انسانهای در بدی را میبینید که تنه جان و زندگی شان را بپوش گرفته اند و از فاجعه ای فرار کرده اند و سر فلان نواهی به خبرنگار «سی.ان.ان» از مصیبتشان میگویند و بعد تل اجساد انسانهای بقتل رسیده یا

انفجار توپها و خمپاره ها و شهرهای ویران شده را نشان میدهند که زمینه تصویری خبر را میسازند. نکته اینجاست که احساسی که بیننده این تصاویر میگیرد اینست که این اتفاقی غیر منتظره یا منحصر بفرد نیست. این فجایع نتیجه رویدادی نیست که پایانی دارد، جنگی که خارج از قاعده رخ داده و قرار است ختم شود. آدم حس نمیکند که این قربانی، یک سوی دعوی خاصی بوده است یا

وقوع سناریوی سیاه اکنون متأسفانه یکی از مخاطره های جدی در مقابل جامعه ایران است. بحثی را که ما از منصور حکمت تحت عنوان (سناریوی سیاه ...) در این شماره مجدداً منتشر میکنیم، مبنای تحلیلی مسولانه و تیز هوشانه او به مثابه یک رهبر سیاسی در قبال جامعه است. این مطلب بخشی از نوشته ای است که اولین بار در تیر ماه ۱۳۷۴ مصادف ژوئن ۱۹۹۵ انتشار یافت.

اکتبر

سهمی در عاقبت دردناک کاری بکنند. آدم انگار شاهد خودش داشته است یا قرار است فردا در نجات خویش است،

چپ یا راست؟
کومه له را
گریزی نیست!

یادداشتی بر مصاحبه ابراهیم علیزاده با نشریه کردی زبان "ناسو"



حسین مرادیگی
(حمه سور)

کومه له انتقاد میکنند، نیست. ابراهیم علیزاده یا هر کدام از اعضای کمیته مرکزی کومه له میتوانند قلم بردارند و در مورد نقدی که از آنان میشود بنویسند و جواب دهند. من در

صفحه ۴

راه جواب دادن به یک نوشته و یا یک نقد سیاسی غرولند کردن و یا آه و ناله کردن در جلسه پالتاکی که چرا از

صحنه های پنهان
انفجار بمب در اهواز

انسان را بر صفحه تلویزیونهایمان میبینیم، حادثه بی اهمیتی تلقی کنیم. اما اگر به تقابل نیروهائی که بلافاصله در پشت این دو انفجار کوچک سر برآوردند، نگاه کنیم و به "تفسیر" و تحلیل و برشمردن "زمینه" های بروز این اتفاق خیره شویم، ما به دالانهای سیاه و خونین تاریخی میرسیم که دیروز در یوگوسلاوی و سومالی و روندان و افغانستان

و امروز با تمامی قامت هر اسناک خود در عراق، بر ایمان ساخته اند که ظاهراً دیگر به بخشی از زندگی روزمره ما تبدیل کرده اند و ما کاری از دستمان ساخته نیست.

صفحه ۵



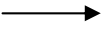
ایرج فرزاد
iraj.farzad@gmail.com

انفجار دو بمب دستی که در سطهای اشغال بازار شهر اهواز در خیابان نادری تعبیه شده بودند، شاید در دنیائی که کشتار و قتل هزاران هزار

مبارزاه کارگران نساجی
سندج ادامه دارد.

مردم شهرستان آگری کردستان عراق، در اعتراض به
گرانی و احتکار بنزین به تظاهرات پرداختند!

صفحه ۳



یک روش زندگی، استیصالی که گویا سناریوی مفروض زندگی انسانهای بسیاری است که نه خودشان و نه بیننده قرار است کاری از دستش در قبال آن برآید. انگار این نه یک حادثه، بلکه یک منظره است. رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چینی و غیره و غیره. در همه این موارد تصویری که انسان میگیرد، تصویر یک «وضعیت دائمی» است و نه کشمکش و مشقتی بهر حال گذرا در متن یک تحول اجتماعی.

فرار کنند. این متاسفانه یک خصوصیت بشر امروزی است که مصیبتی که در زمانی دیگر و مکانی دیگر بر انسانی دیگر و بخصوص بقول مرسوم امروز بر انسانهایی با «فرهنگ «دیگر» نازل شود به همان اندازه دردناک نیست که اگر اینجا و اکنون بر سر خود آید. همین فاصله مکانی و زمانی و وجودی، اجازه میدهد بتوانید رویتان را برگردانید، بگوئید که طاقت دیدن این تصاویر را ندارید و اعصابتان را خرد میکند، تلویزیون را خاموش کنید و سراغ کار خودتان بروید.

هست. بحث سناریوی سیاه صرفاً بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد میزنند "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است.

مردم را بخون کشیده اند. این وضع میتواند نه یک حادثه استثنائی، بلکه یک قاعده، یک روش زندگی، در ایران بشود، که بیست سال طول میکشد. میتواند درست مثل لبنان دهه قبل و افغانستان و یوگسلاوی امروز در ذهن یک نسل از مردم یک وضعیت ازلی و ابدی را بسازد. گویی هرگز جز این نبوده و نمیتواند باشد.

برسمیت شناختن این خطر، یعنی احتمال واقعی وقوع این سناریوی سیاه در ایران، بنظر من یک شاخص جدی بودن نیروهای سیاسی و محک صلاحیت رهبران آنهاست. تا آنجا که بخود ما مربوط میشود، این بحثی بسیار حیاتی است. همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگوئیم. اما آیا این را هم میدانند که ما راجع به چنین دورنمایی چه میگوئیم؟ نقطه عزیمت بحث من درباره سناریوی سیاه اینست که ما شخصیت های یک تاریخ زنده ایم که میتوان این سیر هولناک را بخود پیچید. ما بازیگران نمایشنامه ای نیستیم که در آن سخنان و حرکات مان از پیش نوشته شده و جلوی ما گذاشته شده باشد. کمونیستی که وظایف تاریخی و محک های تاریخی حرکت خویش را نشانمده بنظر من کمونیست درستی نیست. هیچ جای مارکسیسم درباره "سناریوهای سیاه" و مقاطع از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه و وظایف کمونیستها در چنان مقطعی سخن گفته نشده و چه کنید و چه نکنید

معین نشده است. این خود مانیم که باید این را تشخیص بدهیم. اینجا هم در تحلیل نهایی بحث همچنان بر سر شرایط و ملزومات پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سوالی که جلوی ما است اینست که آیا میتوانیم مسئولیت خویش را در چنین اوضاعی بشناسیم و بر عهده بگیریم. این مسئولیت میتواند تلاش برای منتفی کردن این دورنما باشد، یا در صورت وقوع، خاتمه دادن سریع به آن. حزب کمونیست کارگری با طرح این بحث دارد میگوید که، بله، ما مقابله با چنین دورنمایی را بعنوان یک مسئولیت سیاسی خویش برسمیت میشناسیم. ما داریم میگوئیم، بله چنین احتمالی وجود دارد. این بلایی نیست که فقط سر "یوگسلاوها" بیاید و "ایرانیان"، از آنجا که گویا هنر نزد آنان است و بس، ذاتاً در مقابل آن واکنش نشانند. بحث بر سر کمونیسم و مسئولیت اجتماعی است. تنها کمونیسمی که بتواند در چنین مقطعی به این نوع مسائل پاسخگو باشد، میتواند صلاحیت تاریخی خود را به میلیونها انسان اثبات کند و افق اجتماعی خویش، جامعه مطلوب خویش و معیارها و ارزشهای خویش را به افق و ارزشهای توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش بدل کند. اگر فرض کنیم این دورنما محتمل باشد و هشدار ما یک هشدار واقعی باشد، آنوقت آن حزب و جریانی که نسبت به آن بی تفاوت و غافل بماند، بیمصرف و نامربوط میشود. زمینه های وقوع سناریوی سیاه جریانات مختلف اپوزیسیون و

این تصاویر، ما بینندگان را به کاری وانمیدارد. در درجه اول به این خاطر که ظاهراً میشود پشت خیلی چیزها پنهان شد. برای مثال پشت این واقعیت که من و شمای بیننده زبان آن قربانی را بر صفحه تلویزیون نمیفهمیم. نمیفهمیم که دارد میگوید کونکرم را آن پشت دفن کرده ام و گریخته ام، یا فقط من مانده ام، یا خانه ام ویران شد. ما پشت این واقعیت پنهان میشویم که این مصیبت احتمالاً از نظر جغرافیایی چند هزار یا چند صد کیلومتر از ما دور است، یا اینکه این تصویر مربوط به دیروز است و نه همین لحظه، شاید تا الان کسی بداد این آیم رسیده است، شاید کمی آسوتر به غذایی و سرپناه و نوازشی رسیده، شاید آن زخمی، یا آن بازمانده نیمه جان فلان کشتار جمعی، خود نیز اکنون جان داده و غم خردکننده اش را با خود برده است. میلیونها نفر هر روز پشت چنین عواملی پنهان میشوند تا از درد این واقعیات

برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است.

این اوضاع در ایران هم میتواند رخ دهد. اینطور که اوضاع پیش میرود بعید نیست که روزی مردم جهان بر صفحه تلویزیون هایشان آوارگانی را ببینند که از شیراز و اصفهان و رشت و اراک گریخته اند و شیون میکنند که فلان جماعت اسلامی، فلان گروهان از جبهه آریائیان اصیل، یا بهمان شاخه مجاهدین، شهر و خانه و مدرسه شان را روی سرشان خراب کرده اند

تماس با اکتبر:

Sharifi_abdollah@yahoo.com
Tel:004636975226

دستیار سردبیر: اسماعیل ویسی
Esmail.waisi@gmail.com

اکتبر

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دبیر: حسین مراد بیگی (حمه سور)

h_moradbigi@yahoo.com
Tel: 00447960233959

چهارشنبه ها منتشر میشود،

اکتبر را بخوانید و تکثیر کنید!

اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است

نشوار نیست. چرا امکان وقوع این سناریوی سیاه در ایران وجود دارد؟ مختصراً فاکتورهای اصلی را مرور کنیم.

۱- در این شک نیست که جمهوری اسلامی در بحران اقتصادی و سیاسی عمیق دست و پا میزند. در انترناسیونال از این بعنوان "بحران آخر" یاد کردیم، به این اعتبار که حلقه بعدی در حیات جمهوری اسلامی، و بنظر من شروع عملی پروسه نابودی اش، نه یک تغییر ریل اقتصادی یا وصله پینه سیاسی، بلکه یک نگرگونی سیاسی تعیین کننده خواهد بود. رژیم در قامت کنونی اش امکان حل یا تخفیف جدی این بحران را ندارد. این تحول سیاسی میتواند سقوط رژیم باشد، یا تصفیه خونین در آن و یا تحولی که بهرحال ارکان کنونی رژیم را زیر سوال میرود. پائین تر به حالتی که از نظر من محتمل تر است اشاره میکنم. آنچه مسلم است یک دوران بحران سیاسی عمق یابنده که سرنگونی و یا نگرگونی اساسی رژیم اسلامی یک مرحله اجتناب ناپذیر آن است آغاز شده است.

۲- جمهوری اسلامی رژیم سلطنت نیست که نوب بشود. حتی در صورت سرنگونی

از جمله خود ما سننا تحول سیاسی بعدی در ایران را انتقالی از یک دولت به دولت دیگری دیده ایم. اگر کودتا، جنگ، قیام و غیره ای در این تصویر رخ میدهد در واقع تسمه نقاله و مجرای برای انتقال از دولت قبلی به دولت بعدی است. بعبارت دیگر، این نوره تحول، با همه جنگ و خونریزی ای که میتواند در طول آن صورت بگیرد پاره خطی است که دو وضعیت متعارف را به هم وصل میکند. در دو سوی این ماجرا دو دولت و دو وضعیت اجتماعی نسبتاً تعریف شده و نسبتاً متعارف قرار میگیرند. وقتی مردم از سرنگون کردن جمهوری اسلامی حرف میزنند همین تصویر را دارند. جمهوری اسلامی برود و دولت دیگری، رژیم دیگری، جای آن را بگیرد. همانطور که گفتیم در این بحث ما داریم این احتمال را مطرح میکنیم که سیر اوضاع میتواند به شیوه دیگری هم پیش برود. اوضاع پس از سرنگونی جمهوری اسلامی میتواند یک وضعیت بیشکل و در هم ریخته باشد. تجسم این حالت با توجه به تصاویری که ما از کشورهای مختلف دستخوش هرج و مرج در چهارگوشه جهان میگیریم

مختلف بر سر تعیین خصوصیات رژیم سیاسی و ایدئولوژیکی در این کشورها به نبرد آشکار با هم برخاسته اند. این خلاء و بیشکلی ایدئولوژیکی و سیاسی و نامعین بودن ساختار حکومت بورژوازی در ایران کاملاً چشمگیر است. نه سلطنت مشروطه، نه سیستم پارلمانی، نه استبداد سلطنتی و نه رژیم اسلامی هیچیک هرگز بعنوان اشکال حکومتی ریشه محکمی در ایران پیدا نکردند و به شکل پنیرفته شده دولت در کشور بدل نشدند. مساله مهم در هر بحران جدی سیاسی در ایران نه فقط ترکیب دولت بعدی، بلکه نوع حکومت بعدی است. این نه فقط موضوع جدال طبقاتی، بلکه محور جدال ترونی خود بورژوازی در ایران است. با توجه به اوضاع جهانی و فقدان الگوها و اردوگاههای هژمونیک بورژوازی در سطح جهانی، حتی یکسره شدن مساله فرم حکومتی برای خود بورژوازی ایران بدون کشمکشهای حاد عملی نیست.

۴- توافقات قدیم بین المللی میان قدرتهای امپریالیستی و اردوگاههای رقیب از میان رفته و کل جهان به صحنه یک رقابت چند قطبی بر سر مناطق نفوذ تبدیل شده است. جدال قدرتهای جهانی و

مردم شهرستان آگری کردستان عراق، در اعتراض به گرانی و احتکار بنزین به تظاهرات پرداختند!

بنزین و نیروهای دولت خود خوانده هریم درگیر و این پمپ بنزین را به آتش کشیدند. تفنگچیهای بارزانی و پلیس حکومت هریم به طرف مردم معترض تیر اندازی و آنها را متفرق می کنند، ولی مردم به جان آمده دوباره تجمع کرده منزل صاحب پمپ بنزین آزادی و یک پمپ بنزینی

آرامی را در این شهرستان ترتیب دادند. تظاهرات ابتدا در مقابل پمپ بنزین آزادی که به یکی از اعضای عشیره بارزانی تعلق دارد شروع شد. صاحب پمپ بنزین با پشت گرمی افراد مسلح پارتی و با کمک آنها با تظاهرکنندگان درگیر شد، تظاهر کنندگان خشمگین با صاحب پمپ

مردم بخشم آمده شهرستان آگری واقع در استان دهوک عراق در اعتراض به گرانی و احتکار بنزین توسط سران و نزدیکان پارتی، حزب دمکرات کردستان عراق، حاکم بر سرنوشت مردم کردستان عراق ساعت ۱۰ صبح امروز سه شنبه ۲۶ مهرماه بر اثر ۱۸ اکتبر تظاهراتی

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

چپ یا راست؟ از ص ۱

نوشته قبلیم تحت عنوان "سرانجام کومه له، رفتن در سنگر" چپ ناسیونالیسم کرد"؟ نوشتیم که ابراهیم علیزاده از موضع "چپ ناسیونالیسم کرد"، دارد با سران ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق دیالوگ میکند. چپ ناسیونالیست کردی که در سال 91 در توهامات جنبش ملی کرد و سران آن شریک شد، دولتی را که حتی دوره گرد روستا هم آن را دولت نمی نامید، "دولت نوپا" نام نهاد. این چپ نسبت به مواعید دولت آمریکا و سهم بری از فتوحات غرب خود را سهم کرد، به کسب حقوق ملی کرد به اینها چشم دوخت، از پیشروی آنها نوق زده شد، به آنها عرض ادب کرد، از انتقاد های آیکی گاه و بیگاه و از موضع چپ جنبش ملی کرد به آنان نیز دست برداشت و حمایت و مناسبات خود را با کل این جبهه کردستانی و احزاب متشکله آنها گسترش داد. اگر این نیست، چرا ابراهیم علیزاده آن تاریخ و آن گذشته را ورق میزند؟ چرا به آن دوره نقب میزند و مجدداً ماجرای "هلی کوپترها" و "خیانت آمریکا به کردها" و نادیده گرفتن مدار 36 درجه توسط صدام حسین و عدم اجازه عبور به "کردها" از مرز "چمچمال" در آن دوره را مطرح میکنند؟ گفتن اینکه، از آن روزی که آمریکا پایش را به منطقه گذاشته است، قدرت

نیروهای سیاسی کرد نه تنها اصلاً زیاد نشده است که کمتر هم شده است، از جانب ابراهیم علیزاده، در خدمت چیست؟ جز اینکه ایشان از موضع "چپ ناسیونالیست کرد"، این بار وارونه، دارند میگویند که این پروژه، پروژه به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد و احزاب مربوطه بر شانه دولت آمریکا، آخر و عاقبتی ندارد و به نفع نیروهای سیاسی ناسیونالیسم کرد نبوده است؟ و این درست برخلاف واقعیت امروز ناسیونالیسم کرد و سران آن احزاب است و برخلاف آن چیزی است که خود سران احزاب ناسیونالیست کرد نیز به آن اعتقاد دارند. دیروز خود چپ ناسیونالیست کرد نیز موقعیت کنونی آنان، یعنی پیروزی بر شانه دولت آمریکا، را یک پیروزی برای ناسیونالیسم کرد به حساب میآورد. کتاب "بحران خلیج" سند زنده این تاریخ و مواضع چپ ناسیونالیست کرد در آن دوره است. آیا روایت مجدد این تاریخ با همان فاکت‌های آن دوره از جانب ابراهیم علیزاده جز این است که ایشان از هم اکنون دارند خود را در دلشوره ناسیونالیسم کرد و سران آن شریک میکنند؟ آیا مطرح کردن مجدد "خیانت آمریکا" برای توجیه ناکامیهای احتمالی آنان نیست تا در آینده سران ناسیونالیست کرد را از زیر تیغ اعتراض مردم آزادخواه و برابری طلب کردستان عراق در برند؟ و سرانجام آیا جز این است که

کومه له آن را مستمسکی کرده است برای ایجاد "جبهه کردستانی" و شکل دادن به وحدت "صفوف خلق کرد" با احزاب و گروههای ناسیونالیستی کرد در کردستان ایران؟ انتظار از سازمانی که ادعای چپ بودن را دارد و حتی ادعا میکند که سیاستش کمونیستی است این بود که علل القاعده از اعتصاب عمومی مردم در شهرهای کردستان ایران که این بار زیر پرچم چپ و کمونیسم رهبری شد، در خدمت تقویت چپ جامعه کردستان استفاده کند. ظاهراً این انتظار از ابراهیم علیزاده و رهبری کومه له بیهوده است. خویشاوندی و علقه های قوی شان با ناسیونالیسم کرد چنین اجازه ای را به آنان نمیدهد. به جای تقویت چپ در جامعه، تصمیم گرفته اند که از آن در جهت تقویت راست و وحدت "صفوف خلق کرد" استفاده کنند. میخوانند با آن به حزب دمکرات ثابت کنند که کومه له دیگر آن کومه له چند ماه قبل نیست که رهبری حزب دمکرات تصور میکرد. رهبران حزب دمکرات میتوانند و باید اکنون روی کومه له برای ایجاد "جبهه کردستانی" حساب کنند. به این هدف از موضع بسیار نرمی خطاب به سازمان زحمتکشان میگویند که "حق" نبود برای فعالیت سیاسی خود از نام کومه له استفاده می‌کردند! بزعم ابراهیم علیزاده و علیرغم اینکه روی گردن کومه له

لوله تفنگ اتحادیه میهنی را گذاشتند و گفتند یا 50 - 50 و یا اشعاب، سازمان رحمتکشان اکنون جزو لیست مدعوین کومه له در سمینار "جبهه کردستانی" است. از وجود رابطه با پژاک اظهار شعف میکنند و همچنین خوشحالی خود را از این بابت که گویا رهبری حزب دمکرات در مورد گره زدن سیاست خود به سیاست منطقه ای دولت آمریکا "پشیمان" شده و همراه "عده دیگری" دارند در آن تجدید نظر میکنند، نمیتوانند پنهان کنند. دارند به ناسیونالیسم کرد و احزاب گروههای مربوطه "اطمینان" میدهند که کومه له از موقعیت خود برای وحدت نیروهای درون "صفوف خلق کرد" کمال استفاده را خواهد کرد. این آن پیامی است که ابراهیم علیزاده در آخر مصاحبه خود با نشریه کردی زبان "ناسو" از زاویه دلسوزی برای نیروهای سیاسی کرد در کردستان عراق میخواند به حزب دمکرات و دیگر گروههای قومی کرد در کردستان ایران برساند. کومه له به خاطر عدم همکاری همه جانبه دولت آمریکا با سران ناسیونالیست کرد در کردستان عراق اظهار تاسف و همدردی میکند، در عوض به حزب کمونیست کارگری عراق که توسط نیروی نظامی اینها کشتار شد، حمله میکند!

اگر کسی در درون کومه له خود را چپ میدانند باید بدانند که این موضع گیریهای سیاسی ابراهیم علیزاده و

رهبری کومه له چپ نیستند، اینها حداکثر موضع "چپ ناسیونالیست کردند". اگر کومه له خود را چپ میداند و حتی ادعا میکند که سیاستش کمونیستی است، باید تعفن ناسیونالیسم کرد یک بار هم که شده دماغش را برنجاند. باید یک بار هم که شده تاریخ رویدادها را نه به روایت ناسیونالیسم کرد که به روایت چپ و صف رادیکال جامعه بیان کند. فرار از چپ و پیش فروش کردن دست آوردهای اعتصاب عمومی مردم شهرهای کردستان پیش حزب دمکرات و دیگر گروههای ناسیونالیست کرد که به یمن رهبری چپ و کمونیسم و اساساً خاکریز کمونیسم در مقابل ناسیونالیسم و قوم پرستان کرد تامین شد، نه تنها چپ نیست که تقویت ناسیونالیسم کرد و راست جامعه است. تصور اینکه کومه له با نشستن در میان دو صندلی راه به جایی ببرد و دولا دولا شترسواری کند، خام اندیشی ساده لوحانه ای بیش نیست. سرنوشت کردستان را یا فدرالیسم تعیین خواهد کرد، یا کمونیسم. کومه له را از انتخاب این دو راه گریزی نیست. یا یکی از این دو راه را انتخاب خواهد کرد یا به حاشیه می‌رود. رویدادهای این دوره یک بار دیگر نشان میدهند که رهبری کومه له به راه اول بیشتر تمایل دارد.

18 اکتبر 2005

به مناسبت مرگ رعنا داودی

خودت و برادرت رضا عبدالی و دیگر اعضا خانواده ات تسلیت میگویم. حسین مرادیگی (حمه سور) 18 اکتبر 2005

نشان بود، ولی آنچه که تاریخ زندگی وی را تشکیل میداد ترکیبی بود از سرسختی، لجاجت، گستاخی، و پشت پازدن به نظم و قوانین وارونه جامعه سرمایه داری و رسوم ارتجاعی دوران خودش. درگذشت مادر عزیزت را به ثریا عبدالی، به

علی عزیز خیر مرگ مادر عزیزت و آنچه را که در مورد زندگی سراسر درد و رنج او نوشته بودی من را عمیقاً متأثر کرد. همانطور که خوبت در نامه ات نوشته ای، مادرت در زمره مبارزین بی نام و

به حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست پیوندید!

صحنه های پنهان از ص ۱

کارگران اعتصابی با نیروهای پلیس و یا سنگربندیهای خیابانی مردم علیه نیروهای ارتش یک رژیم مستبد و یا حکومت جوناها‌های نظامی و یا مبارزه یک ارتش آزادیبخش برای پایان دادن به سلطه استعماری و امپریالیستی نیستند. صحنه های تاریخی را که برای ما ساخته اند، از پیش آراسته اند و قربانیان نظامی گریها و اشغالگریها و انفجار بمبها و عملیات انتحاری در هیچ جبهه جنگی قرار ندارند.

زمین بچسپانیم در پس انفجار این تو بمب دستی صدای پای هراسناک دستجات انتحاری، گروههای فالانژ قومی و سروصدای مهیب "مقاومت" و جنگ و گریز اشغالگری و بمباران هر کوچه و خیابان و میدان را میشنویم. یوگوسلاوی دیروز و عراق امروز در مقابل تفاسیر و تحلیل های بی بی سی، رسانه محترمی که خود یک پای این تاریخ سازی و تاریخ نگاری برای ما انسانها است، واقعا هشدار دهنده است. اما قبلا به تفسیر یک روزنامه نگار "مقیم" اهواز توجه کنید:

محمد عزبائی زاده، زمینه های پیشین انفجارات اخیر را چنین برمی شمارد:

شهر اهواز در نوازدهم ژوئن (۲۲ خرداد) گذشته که ایران در آستانه انتخابات ریاست جمهوری قرار داشت نیز شاهد چهار مورد بمبگذاری بود که طی آن هفت نفر از جمله یک کودک چهارساله کشته و دهها نفر مجروح شدند.

چند هفته پیش از انفجارهای اواخر بهار گذشته در اهواز، این شهر که بخش بزرگی از جمعیت بومی آن و شهرستانهای اطرافش را اعراب ایرانی تشکیل می دهند صحنه نا آرامیهای قومی خشونتباری شده بود که در نتیجه آنها نست کم پنج نفر در درگیری با نیروی انتظامی کشته و شمار زیادی مجروح یا دستگیر شدند.

جمشید برزگر از مفسرین بخش فارسی شبکه بی بی سی در تکمیل این صحنه سازی و تاریخ سازی برای ما پس از اشاره به خشمی که مردم عرب خوزستان از سرکوب "غاثله شیخ خزعل" توسط حکومت مرکزی ایران در دلهایشان اثار کرده

اند، میفرماید: "عناصر دیرینه تاریخی و مطالبات قومی برآورده نشده مانند آموزش و پرورش به زبان مادری در نقاطی چون کردستان، آذربایجان، خوزستان و ترکمن صحرا، حضور در سطوح بالای تصمیم گیری برای اداره کشور، احساس اعمال تبعیض به سود فارس زبانان و علیه اقلیتهای غیر فارس زبان انگیزه اعتراضهای قومگرایانه در ایران بوده است. حساسیتهای موجود در چنین زمینه هایی بخوبی در نحوه یاد کردن از ایرانیان غیرفارس زبان مشهود است. اعراب خوزستان معتقدند که جمعیت آنها سه درصد کل جمعیت ایران و حدود نومیلیون نفر است و از دولت می خواهند که حقوق برابر آنان را به رسمیت بشناسد"

و بی بی سی و مفسر بسیار با وجدان و آشنا به ویژگیهای بومی و قومی مردم خوزستان، آگاهانه و عمدانه به مردم ایران و تاریخ مبارزه آنان رنگ قومی و ملی میزنند. ممنوعیت خواندن و نوشتن به زبان مادری که در یک دولت مدرن و مترقی با یک مصوبه ساده قابل رفع و رجوع است، به محملی برای قرار دادن مردم ایران در برابر یکدیگر تبدیل میشود. می خواهند برایمان ارتش آزادیبخش قومها سازمان دهند تا خود را برای پاره کردن شکم یکدیگر آماده کنیم. می خواهند جنگ برای "اعاده" حقوق قومی مان را به تهران ۱۴ میلیونی برسانند و ساریو را ابرایمان دوباره و این بار خونین تر تکرار کنند. می خواهند بمبارانهای بلگراد و بغداد را به عنوان تنبیه "حکومت‌های توتالیتر" و غیر دمکرات" از جانب دنیای دمکراسی بوش و بلر

در تهران هم به ما وعده دهند. همین خوزستان که مرکز صنعت نفت و زندگی و فعالیت کارگر صنعتی جامعه ایران است، زمانی نه چندان دور، و البته سالهای بسیار بعد از افسانه و "تاریخ" شیخ خزعل، مرکز نقل و نقطه اتکای مبارزه مردم علیه دیکتاتوری ساواک بود، آتوقتها کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما بود، حکومت نظامی از هاری را به زانو درآورد و کسی جز "ریدار مدنی"، از محصولات هویت ملی تمامیت ارضی خواهان، سرکوب این حضور قدرتمند طبقه کارگر ایران در صحنه سیاست را به حساب قومیت و ملیت نگذاشت. اکنون می خواهند این بار دیگران بر صفحه تلویزیونهایشان ببینند هزاران هزار آواره، و مستاصل و ناتوان در برابر جنگ و گریز دستجات اسلامی و باندهای قومی که گریان و خونین دارند بدنهای تکه پاره شده عزیزانشان را نشان میدهند. این بار صحنه ها از کوچه و خیابان و میدانات و مدارس بغداد و بصره و کاظمین و کرکوک و رمادی نیست، غرش و نعره تویپها و هولیمهای بمب افکن و عملیات اشتھاری دستجات اسلامی و "راشدتها"ی فرقه های قومی و هر رئیس عشیره و قبیله ای است که از زیر لجن نفرت های قومی و قبیله ای و مذهبی درآورده اند و در کنار یونیفورم پوشهای نظامی آمریکائی و انگلیسی در تهران و شیراز و تبریز و سنج و خرم آباد و اصفهان و مشهد و... دارند پاکسازی میکنند و هر وجب خاک و خطه ادعائی را از وجود اقوام و ملل "بیگانه" پاک میکنند، یا خانه و سرپناه را بر سرشان خراب میکنند. در پشت صحنه انفجار تو بمب

دستی صف آرائی این نیروهای سیاه را میتوانید به روشنی و از لابلای تفاسیر رسانه های محترم ببینید. اینجاست که صحنه ها نفس گیراند و علائم هشدار دهنده و به مراتب خطرناکتر و نزدیکتر از آنچه دیده ایم.

اما چنین تفاسیری در انفجار تو بمب اهواز نه از تاریخ گذشته مردم ایران و نه از نقش برجسته کارگران صنعت نفت در تحولات سیاسی جامعه ایران و نه از نقش و دخالت نیروهای کمونیست و آزادیخواه در نیامده است، این تاریخ نگاری و سناریو سیاه نویسی و فعال کردن عنصر قومیت و ملیت و فرالیسم قومی در سیاست، از کوشش برای منکوب کردن مبارزه مردم ایران برای بزیار کشیدن جمهوری اسلامی و خارج کردن آنها از صحنه دخالت در سرنوشت جامعه و تلاش قطبهای تروریستی اسلامی و امپریالیستی در تقابل با آن ساخته شده است. نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس در همسایگی ایران حضور دارند، کنترل بخش جنوب عراق که همسایه خوزستان است به نیروهای انگلیسی سپرده شده است، پس از سقوط صدام و اشغال نظامی عراق، یک عامل فعاله نیروهای مقاومت اسلامی و عملیات انتحاری و اشتھاری، از جمهوری اسلامی تغذیه کرده اند، سازماندهی مالی و تبلیغاتی و سازمانی یک حرکت قومی در خوزستان و سرهم بندی کردن جریانات قومی بخشی از تقابل و قطب تروریستی است. راه اندازی گروههای فالانژ قومی بخشی از تقابل و "مبارزه" دنیای بوش و بلر با تهدیداتی است که جمهوری اسلامی متوجه "دمکراسی" ناتو و پنتاگونی کرده است. اینجاست که ←

تأوقت، با صحنه های به مراتب هولناکتر از آنچه که اکنون در عراق میبینیم روبرو خواهیم شد. کسائی و نیروهائی که نقش و جایگاه قوم سازی و فدرالیسم قومی را در این سناریو وحشتناک نمی بیند، کسی که کارنامه و نتیجه واقعی فعال شدن مهره های سناریو سیاه در یوگوسلاوی دیروز و عراق امروز را میبیند و چشم بر نقشی که قوم سازی و فدرالیسم قومی در ایران در تکرار به مراتب خونین تر و وحشتناکتر بازی سیاسی این نیروها را در صحنه جامعه ایران می بندد، فقط یک ساده لوح و خود فریب و نیروی غیر مسئول سیاسی نیست. آنگاه که کارگردانان اصلی پشت

بر متن حقه هویت قومی به مردم خوزستان، "جبهه دموکراتیک خلق عرب" ساخته میشود و دفتر و مقر در لندن دایر میکند و برنامه تلویزیونی "الاحواز" از شبکه "بت نهرین" که مستقیماً توسط دولت انگلیس راه اندازی شده است، پخش میشود. تمامی مقدمات ارتش آزادیبخش های کوسوو و مقنونی، انگار این بار در الاحواز و جبهه دمکراتیک خلق عرب تجدید حیات یافته اند. و اگر سازندگان سناریو سیاه و صحنه آرایش و تقابلی که بین رژیم اسلامی و اسلام سیاسی و نیروهای سیا و پنتاگون و ناتو و ایتلجینس سرویس انگلیس را از پشت انفجار دو بمب دستی ببینیم،

آغاز شده است. با فروپاشی رژیم اسلامی، دستجات اسلامی نوب نمیشوند، مبارزه برای دفاع از مدنیت جامعه ایران تازه آغاز میشود. فدرالیسم قومی و سناریو سیاه و عراقیزه کردن جامعه ایران نسخه فروپاشیدن مدنیت جامعه ایران در بطن و در جریان سقوط رژیم اسلامی است. دفاع از آزادیخواهی و برابری طلبی جز از طریق مبارزه قاطع و همه جانبه در برابر سناریو بقایای دستجات اسلامی و باندهای فاشیست قومی ممکن نیست. دارند جامعه ایران را به لبه پرتگاه پاکسازیها و جنگ و جدالهای خونینی که به مراتب از اوضاع کنونی عراق هولناکتر خواهد بود،

صحنه معماری سناریو سیاه برای جامعه ایران از انظار پوشانده شود و به تلاش برای راه اندازی باندها و دستجات قومی، به عنوان پوشش مبارزه "برحق مردم زحمتکش" خوزستان پرده ساتر کشید شود و افیون عامیانه حقوق "خلقهها" تزریق شود، حماقت و جهالت سیاسی تمام نما در بی مبالائی کامل در برابر سرنوشت مدنیت جامعه ایران عیان میشود. هم اکنون بر بستر فروپاشی و تجزیه لایه های نوخردادی و خوایدن شخصیتهای این عناصر دیروزی جمهوری اسلامی در باد قومیت و ملیت، ثبت نام در دواتر اردوی لشکرها و باندهای سناریو سیاه فدرالیسم قومی

سوق میدهند. باید میدان بازی را از اینها گرفت، اوضاع خطیر است و اوج احساس مسئولیت را از هر نیروئی که اندک علاقه ای به مدنیت جامعه ایران دارد، می طلبد. ما حزب حکمتیست همه تلاشمان را میکنیم که پرچم و پلاتفرم خود برای تقابل با این سناریو خونین را بدست توده های مردم ایران بدهیم. منشور سرنوشتی جمهوری اسلامی و مبارزه ما برای سازماندهی و واحدهای گارد آزادی سنکر دفاع از حقوق مدنی مردم ایران و سدی در برابر معماران پنتاگونی و اسلامی و قومی سناریو سیاه است. این صف را تقویت کنیم و در این سنکر بایستیم. ۱۸ اکتبر ۲۰۰۵

مذاکرات جدید کارگران نساجی کردستان با نمایندگان دولت!

فردا چهارشنبه نمایندگان کارگران نساجی کردستان در استانداری با نمایندگان دولتی روبرو خواهند شد. مقامات استانداری اینگونه مذاکرات با کارگران را تحت عنوان کمیسیون کارگری برگزار میکنند. تا کنون اینگونه جلسات بیشتر برای تشویق و گاهی تهدید کارگران به خاتمه دادن به اعتصاب و یا وقت کشی بوده است. با وجود این کارگران ضمن ادامه مبارزه و اعتصاب درب مذاکرات را نمی بندند و از هرگونه امکانی برای فشار بر کارفرما و دولت

استفاده میکنند. همزمان با این مذاکرات اطلاعات رژیم هم مستقیم و غیرمستقیم کارگران و نمایندگانشان را مورد تهدید قرار میدهد. این شگردها کثیف همیشگی این ارگان منفور و سرکوبگر رژیم است. همزمان در روزهای اخیر به کارگران شامو اعلام شده که مشکل بیمه دارند و به این منظور آنها جلو اداره بیمه جمع کرده و قرار است فردا چهارشنبه هم تجمع 28 کارگر کارخانه شامو در جلو اداره بیمه ادامه یابد.

کشمکش کارگران کارخانجات نساجی کردستان با کارفرما و دولت به مساله ای سرنوشت ساز برای این بخش کارگران در کردستانو سندج تبدیل شده است. موفقیت این کارگران موفقیتی برای دیگر بخشهای کارگری و کل طبقه کارگر ایران است. باید با تمام توان از این مبارزه برحق کارگران حمایت کرد. کمیته سندج حزب حکمتیست 26 مهر 84 (18 اکتبر 2005)

علی عبدالی

بدرود ای مادر خوب!

انقلابیون هم عصر خودش به ثبت نرسیده بود ولی اغراق نیست که وی را با افتخار در زمره شریفترین مبارزین و تلاشگران راهرهائی انسان و مخالف رسم و سنن ارتجاعی دوران خودش بحساب آورد. وی خود از قربانیان نظم و وارونه و قوانین ارتجاع اسلامی بوده و حاصل آن دهها سال آوارگی، دربردی و محرومیت از یک زندگی شایسته انسانی را بدنبال داشته است. اگر مادر بسیاری از سنن و قوانین موجود جامعه را به باد استهزا و تمسخر گرفت بیانگر تنها گوشه ای کوچک از عکس العمل وی در مقابل اجحاف و تجاوز به

در ساعات اولیه بامداد دیروز مادرم رعنا دودی در سن 75 سالگی در میان اندوه فراوان، ما را ترک کرد. وی بدنبال یک سگته ناقص از دو سال و نیم قبل در بستر بیماری افتاد و در شرایط بسیار نامساعدی قرار گرفت، سرانجام با تشدید بیماری در هفته اخیر پس از یک زندگی پر تلاطم، در آرامش جان سپرد. ما مسئولین اکتبر به رفیق علی عبدالی تسلیت گفته و خود را در غم ایشان شریک میدانیم.

مادرم اگرچه گمنام و نامش در لیست مبارزین و